

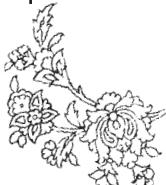
بازتاب فرهنگ ایران باستان در اشعار حکمی ناصرخسرو

(با تکیه بر منابع عربی)

دکتر وحید سبزیان پور^۱

دکتر تورج زینی وند^۲

مسلم خزلی^۳



چکیده

ناصرخسرو، یکی از سخن سرایان مشهور و شاعران حکیم قرن پنجم ادبیات فارسی است. وی در اشعار خویش از دو فرهنگ اسلامی و ایرانی تأثیر پذیرفته است که البته به تأثیر پذیری او از فرهنگ ایرانی کمتر توجه شده است. این نوشتار، نیز بر آن است تا با تکیه بر منابع اصلی و دست اول عربی و ایرانی به بررسی تأثیر پذیری ناصرخسرو از فرهنگ و حکمت ایران باستان بپردازد. اهداف و محورهای اصلی این نوشتار عبارتند از: الف. پیشگفتار مختصری در مورد ارزش حکمت ایران باستان و ذکر کلیات پژوهش.

ب. تحلیل اشعار ناصرخسرو و بیان تأثیر پذیری ناصرخسرو از حکمت ایران باستان و حکمت متینی. یافته‌ی اساسی این پژوهش در این است که ناصرخسرو به واسطه‌ی آگاهی از فرهنگ ایران باستان که نسل به نسل از نیاکانش به او منتقل شده، از حکمت ایران باستان تأثیر پذیرفته است. همچنین ناصرخسرو، از فرهنگ عباسی و ادبیات عرب و شاعران آن به ویژه متینی تأثیر پذیرفته است که البته ریشه‌ی اصلی این حکمت‌ها در ایران باستان قرار دارد.

واژگان کلیدی: ناصرخسرو، متینی، فرهنگ ایران باستان، فرهنگ عصر عباسی، شعر حکمی.

۱- پیشگفتار

اخلاقیات مهمترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که مشخصه‌ی بارز این ادبیات به ویژه از جهت تأثیری که بعدها در ادبیات دوران اسلامی در کتابهای ادب و اخلاق عربی و فارسی گذاشته است مجموعه اندرزهای آن است. آنچه از این آثار بر جای مانده است اندک است و بیشتر این آثار را باید به صورت ترجمه در کتابهای دوران اسلامی جست (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸۰). فارسی میانه به صورت یک ادبیات حکمی بر اساس مجموعه پندها و ضرب المثل‌ها (کلمات قصار و گفته‌های مختصر و مشهور مربوط به عموم) پر بار است. به طور طبیعی ادبیات حکمی زردشتی که توسط روحانیان انتقال داده می‌شده است، مناسب‌ترین پندهای اخلاقی را در بر می‌گیرد (گرشویچ و بویس، ۱۳۷۷: ۱۰۳). برخی از اولین شاهان ساسانی مانند شاپور اول و شاپور دوم، به نقل و ترجمه و تحصیل کتابهای حکمی توجه کرده و در این زمینه اقدامات مفیدی انجام دادند ولی رواج کامل حکمت در روزگار «انوشروان» بود که همزمان با انتشار معلومات هندی، سریانی و یونانی بود (اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۷۳). از حکیمان مشهور ایران باستان می‌توان اشاره کرد به: ۱. کسرا انوشروان، وی افزون بر مقام پادشاهی در مجالس علماء حضور می‌یافتد، و حکماء یونانی دربار او به مهارت علمی اش اعتراف داشته‌اند. ۲. بزرگمهر حکیم معلم هرمز و وزیر انوشروان، که کتابهای ادبی و تاریخی سرشار از نقل کلمات حکیمانه‌ی اوست از جمله: مروج الذهب مسعودی، تاریخ بیهقی و کشکول شیخ بهایی. ۳. اردشیر صاحب کتاب کارنامه. ۴. آذر باد مهر سپندان. ۵. جامساب حکیم و... (همایی، بی‌تا: ۲۲۱-۲۳۰). افزون بر اوستا، متن‌های حکمی و اندرزی دیگری نیز در پارسی میانه وجود داشته است از جمله: ۱. اندرز خسرو قبادان در ۳۸۰ واژه منسوب به انوشروان. ۲. اندرز انوشه روان آذرباد مهرسپندان. ۳. پندنامه زرتشت. ۴. یادگار بزرگمهر بختگان (ترایی،

۸۵:۱۳۷۱). همچنین پندنامه‌ی بزرگمهر وزیر انشروان یکی دیگر از مشهورترین نمونه‌های حکمت ایرانی است (آربری، ۱۹۵۹: ۲۶۱). عشق ایرانیان به حکمت و اندرز آنقدر مشهور است که کریستینسن، آن را از ویژگی‌های این قوم می‌داند و علت رنج و زحمات بروزیه‌ی طبیب را برای به دست آوردن کتاب کلیله و دمنه علاوه‌ی آنان به اندرزهای موجود در این کتاب می‌داند (کریستینسن، ۱۳۳۲: ۴۲۶). در آثار به جای مانده از متون قدیم ایران افزون بر متون دینی، پندهای بسیاری از خسرو انشروان، اردشیر بابکان، شاپور پسر اردشیر، بهمن، هوشنسگ، و وزیرانی چون بزرگمهر دیده می‌شود (ابن مسکویه، ۱۹۵۲، ج ۶: ۸۸). اما در میان جالب‌ترین نمونه‌های بازمانده از اندرزنامه‌های حکمت آمیز دنیای مzedisian رساله‌ی حکمت آمیز جاویدان خرد یا الحکمة الخالدة اثر ابوعلی مسکویه (۴۲۱ق) است (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۷). با ارائه‌ای این پیشگفتار در مورد جایگاه و ارزش حکمت در ایران باستان هدف ما از این نوشتار ارائه‌ی وجوه تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ ایران باستان است که این تأثیر پذیری به دو بخش تقسیم می‌شود. ناصرخسرو، به دو طریق در اشعار حکمی خود از فرهنگ ایران باستان تأثیر پذیرفته است. ۱- وی از طریق مطالعه آثار کهن ایرانی و نقل نسل به نسل میراث‌های حکمی با حکمت ایران باستان آشنایی یافته و از آن تأثیر پذیرفته است. ۲- وی در مضمون‌های حکمی خود از فرهنگ عباسی و شاعران آن روزگار به ویژه متنبی تأثیر پذیرفته است که ریشه‌ی این مضمون‌های حکمی را نیز می‌توان در حکمت ایران باستان یافت. در مورد پیشینه‌ی پژوهش باید گفت که در زمینه‌ی تحلیل اشعار ناصرخسرو و تطبیق آن با ادبیات عرب پژوهش‌های ارزشمند و متعددی انجام گرفته است که از این میان ۵ اثر مهدی محقق ۱. تحلیل اشعار ناصرخسرو (۱۳۶۳)؛ ۲. شرح سی قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۶۹)؛ ۳. پانزده قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۴۰)؛ ۴. در جستجوی مضامین تعبیرات ناصرخسرو در

۴۲ احادیث و امثال و اشعار عرب (۱۳۴۰)؛ ۵. شرح بزرگ دیوان ناصرخسرو (۱۳۸۸)؛ از اهمیت بیشتری برخوردار است. در این ۵ اثر به تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ اسلامی و ادب عربی پرداخته شده و به صورت جسته و گریخته نیز به برخی حکمت‌های ایرانی نیز اشاره شده است. اما مقاله‌ای نیز تحت عنوان؛ معانی غنایی مشترک در شعر ناصرخسرو و متنبی (پیشگر: ۱۳۹۰) نیز در پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان به چاپ رسیده است. این مقاله هر چند با ارزش است ولی دارای ایرادتی چند است. از جمله اینکه این مقاله نه فرضیه‌ی تحقیق و نه پرسش تحقیق دارد و در آن پیشینه‌ی تحقیق نیز به کلی فراموش شده است. اهداف این پژوهش مشخص نیست؛ معلوم نیست که هدف آن بررسی تطبیقی حکمت این دو یا مفاخرات این دو است. در واقع در ساختار مقاله این دو مضمون از هم تفکیک داده نشده است. (پیشگر، ۱۳۹۰: ۱۱؛ مورد ۴۳). همچنین در این مقاله به مواردی بر می‌خوریم که هیچ ارتباط معنایی با هم ندارند (همان، ص ۶، مورد ۶ و ۷؛ وص ۳، مورد ۱۰ و ۱۲ و ۱۳).

۲- پردازش تحلیلی موضوع

ناصرخسرو، در اشعارش از دو فرهنگ اسلامی و ایرانی تأثیر پذیرفته است ولی در پژوهش‌های به عمل آمده کمتر به تأثیر فرهنگ و حکمت ایران باستان در اشعار وی پرداخته شده است. ناصرخسرو، از دو طریق با فرهنگ ایران باستان آشنایی یافته است. بنابراین، تأثیر پذیری وی از فرهنگ ایران باستان به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول ناصرخسرو، به صورت مستقیم از فرهنگ ایران باستان تأثیر پذیرفته است. برای اثبات این ادعا می‌توان به این مسئله اشاره کرد که وی بارها در دیوانش اسم زرتشت، (ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۴۳) اوستا، زند و پازند (همان: ۱۲۲، ۱۱۰، ۸۹) آورده

است و در جای جای دیوانش اسم پادشاهان بزرگ همچون انوشروان، اردشیر و سام و... را ذکر کرده است. اما بخش دوم در واقع دربرگیرنده تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ عصر عباسی و ادبیان و شاعران این عصر به ویژه متنبی است. ناصرخسرو همچون شاعران دیگر ایرانی در مضامون‌های حکمی خود از متنبی تأثیر پذیرفته است اما باید خاطر نشان کرد که آبخشور اصلی حکمت‌های متنبی نیز ریشه در حکمت ایران باستان دارد. در مورد تأثیر پذیری ادبیات عرب در عصر عباسی از فرهنگ ایران باستان می‌توان گفت: وجود بیش از ۲۰۰۰ واژه‌ی فارسی که تمدن عباسی آنها را وام گرفته است (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۲۵)، میزان تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی را در عربی نشان می‌دهد. در بغداد عصر عباسی، آداب و رسوم ایرانی روز افرون شد و در آن عیدهای باستانی مانند نوروز، مهرگان و رام برپا می‌شد و لباس رسمی دربار لباس ایرانی شد (براؤن، ۱۳۳۳، ج ۱: ۲۰۹). جاحظ (بی‌تا: ۲۳-۲۴) می‌گوید: شاهان ایرانی در اداره‌ی مردم و نظم اجتماعی پیشگام بودند و ما قوانین حکومت و کشورداری را از آنها گرفتیم. ابن خلدون (بی‌تا: ۵۳) نیز به این مسئله اعتراف کرده و تمدن عباسی را وارث تمدن ساسانی می‌داند. فرهنگ ریشه دار ایرانی به گونه‌ای ادبیان و نکته سنجان عرب را به شگفتی و می‌دارد که جاحظ پندهای بزرگمهر و عهد اردشیر و رسایل عبدالحمید و آداب ابن مقفع را برتر از پندهای عرب می‌داند (جاحظ، ۱۳۴۴: ۴۲). از دیگر سو عشق و شیفتگی حاکمان عباسی از جمله هارون الرشید، به حکمت ایران (ابن ابی حدید، ۱۲۷۱، ج ۴: ۱۳۷) و توصیه‌ی مأمون به آموزگار فرزندش که او را علاوه بر قرآن، کلیله و دمنه و عهد اردشیر بیاموزد (مبرد، فاضل، ج ۴: ۲۵؛ نقل از عاکوب، ۱۳۷۴: ۵۷)، نشانه‌ی اعجاب و شیفتگی عباسیان به فرهنگ ایرانی است. نفوذ پند و مثل ایرانی در اشعار شاعران عرب به حدی رسیده است که در دیوان «صالح بن عبدالقدوس» هزار مثل از ایرانیان جمع شده است (امین، بی‌تا، ج ۱: ۱۹۰). عاکوب

می‌گوید: هر کس کتابهای عربی ادب و تاریخ را در زمینه‌های، چون پند، ادب، شرح حال شاهان، داستان‌های جنگی و نکته‌های بلاغی مطالعه کند انبوهی از عبارات و سخنان کوتاه و قطعه‌های ادبی را در برابر خود خواهد دید که ریشه‌ی ایرانی (فارسی) دارد (عاکوب، ۱۳۷۴: ۲۹). استقبال از سخنان حکیمان ایرانی در منابع قدیم عربی تا جایی است که عامری (۱۳۶۶: ۲۹۷) از حکماء قرن چهارم پس از نقل مطلبی از شاپور، پسر اردشیر می‌گوید: «هَذَا مِنْ حَقَّهُ أَنْ يُكَتَبَ بِمَاءِ الْذَّهَبِ»: شایسته است که این مطلب با آب طلا نوشته شود. و جمله‌هایی مانند «قانون کبیر فی السياسة» در ابتدای جمله‌های مربوط به شاهان و حکیمان ایرانی در کتاب او دیده می‌شود. ابن ندیم (بی‌تا: ۱۲۶). «عهد اردشیر»، «کلیله و دمنه» و «یتیمه‌ای بن مقفع» را از کتابهایی می‌داند که همگی بر خوبی آنها متفق علیه هستند.

۱-۲. تأثیرپذیری مستقیم ناصرخسرو از فرهنگ ایران باستان

از آنجا که تا حدود ۳۰۰ سال پس از اسلام اثر و منبعی به زبان فارسی وجود ندارد، به همین سبب برای تحقیق در فرهنگ ایران پیش از اسلام باید به منابع عربی روی آورد که اخبار و فرهنگ ایرانیان به شکل پراکنده و در جای جای آن دیده می‌شود (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۳۲). به علت در هم تنیدن دو فرهنگ ایرانی و عربی، پژوهشگر ادب ایرانی باید با منابع قدیم و معتبر عربی آشنا باشد. زیرا قسمت اعظم مواريث ایرانی با معارف اسلامی عربی آمیخته، بلکه این معارف خود بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد و فهم صحیح و درک ارزش آن جز در زمینه‌ی مطالعات اسلامی و از خلال مأخذ عربی میسر نیست (محمدی، ۱۳۷۹: ۴۲۹). بنابراین، ما نیز در این جستار در بخش اول، برای رعایت دقت در پژوهش با تکیه بر منابع قدیم عربی به بررسی تأثیر فرهنگ ایران باستان بر اشعار حکمی ناصرخسرو می‌پردازیم و ریشه‌های ایرانی

حکمت‌های او را نشان می‌دهیم. این تأثیر پذیری در موارد ذیل نمود دارد:

۱-۱-۲. صبر

ناصرخسرو، سرانجام صبر و شکیابی را شیرین می‌داند:

چو صبر تلخ باشد پند لیکن
به صبرت پند چون صبرت
شود قند

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۱۰)

در منابع عربی از انوشروان نقل شده است: قالَ: أَنْوَشْرُوَانُ: الصَّبْرُ كَاسِمٌ وَعَاقِبَتِهِ
الْعَسْلُ (راغب اصبهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۲۵) ن. ک دباشی (۹۴: ۱۳۷۰). ن. ک (سبزیان
پور، ۱۰۶: ۱۳۸۸).

ناصرخسرو، صبر و بردباری را مانعی در برابر مصیبتها می‌داند و آن را همچون
سپر و کلاه خود می‌داند:

جز صبر تیر او را اندر جهان سپر نیست مرغیست صبر کو راجز خیر بال و پرنیست

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۶۳)

در حرب این زمانه‌ی دیوانه از صبر ساز تیغ وز
دین مغفر (همان: ۱۴۸)

در منابع عربی در مورد صبر از خسرو نقل شده است: الْحِلْمُ حِجَابُ الْآَفَاتِ
(ثعالبی، بی‌تا: ۴۰): بردباری مانع آفت‌هاست.

۲-۱-۲. کوچک شمردن دشمن(۱)

ناصرخسرو، دشمن کوچک و ضعیف را بسیار خطرناک می‌داند و می‌گوید: باید

| | |
|----------------------|--|
| که نپذیرد درین جا دل | مبنی در هیچ شخصی از حقارت عمارت |
| که سوزد عالمی یک | مدان مر خصم را خردای برادر ذرّه آذر |

در منابع عربی از قول انوشروان آمده است: قالَ أنسُو شروانَ: الْعَدُوُّ الضَّعِيفُ الْمُحَرِّسُ مِنَ الْعَدُوِّ الْقَوِيِّ أَخْرَى بِالسَّلَامَةِ مِنَ الْعَدُوِّ الْمُغْتَرِبِ الْعَدُوُّ الْضَّعِيفُ (آبی، ۱۴۲۴، ۴: ۱۳۸)، (تعالبی، ۱۴۲۱، ۷۰: ۳۶۹)، (زمخشیری، ۱۴۱۲، ۳: ۳۶۹)، و (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۱: ۳۱۴): دشمن ضعیفی که از دشمن قوی پرهیز کند، ایمن تر از دشمنی است که در مقابل دشمن ضعیف دچار غرور شده است. ن. ک. (سیزیان پیور و همکاران، ۳۹۹: ۱۳۹۱).

(۲) دوست واقعی (۱-۳)

ناصرخسرو، دوست واقعی را کسی می‌داند که در سختی و تنگنا یار و همراه انسان باشد:

برادر آن بود که روز سختی تو را یاری کند در تنگ بختی

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| دلا یاری طلب گر می توانی | چنان یاری که بروی |
| جان فشانی | چو کار افتاد به جان جان |
| کدامین دوست کو از دوست نازد | ناصرخسرو، ۱۳۷۲:۵۱۲) |

(همان: ۵۵۴)

در فرهنگ ایران باستان در مورد صفات دوست واقعی آمده است: قالَ بَعْضُ حُكَمَاءِ الْفُرْسِ: صِفَةُ الصَّدِيقِ أَنْ يَيْذُلَ لَكَ مَا لَهُ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ نَفْسُهُ عِنْدَ النَّكَبَةِ، وَ يَحْفَظُكَ عِنْدَ الْمَغِيبِ (ماوردي، ۱۴۰۷: ۲۹۴). یکی از حکیمان ایرانی گفته است: صفت دوست این است که در زمان نیاز مالش و در زمان مصیبت جانش را به تو ببخشد و پشت سر از تو حمایت کند. ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۹۰: ۱۲۶۰؛ همیت...).

۱-۲. آنچه برای خود می‌پسندی....

ناصرخسرو، می‌گوید: آن چیزی را که برای خودت دوست داری و می‌پسندی همان را برای دیگران نیز بپسند: به کس مپسند آنچه ناپسند است
که واجب کشتن مار از گزند

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۴۶)

چو نیکو خواه باشی بر تن خود دگر کس را چرا خواهی تو در بد (همان: ۵۱۵)

کاری که ز من مکن آنچنان و با من مکن ناید
مپسند

قباد در وصیت نامه‌اش به کسری نوشته است: فَإِكْرَهُ لِلرَّعِيَّةِ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ: آنچه که برای خودت نمی‌پسندی برای مردم مپسند. (ابن طقطقی، ۹۱: ۱۸۹۴). ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۸۶: ۸۷). آذر باد، هر چه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مکن

۱-۲-۵. پا از گلیم خود دراز کردن
محقق (۱۳۴۰: ۶۹) و (۱۳۶۳: ۸۸) ضرب المثل «مَدَ رِجْلَكَ عَلَى قَدَرِ الْكَسَاءِ»، مجمع
الأمثال میدانی) را با این بیت از ناصرخسرو مقایسه کرده ولی توضیحی درباره‌ی
پیشینه‌ی آن نداده است:

من شدم ساعتی به استقبال
پای کردم برون ز حَدَّ گلیم
بدان خود را میان انجمن جای
مکش بیش از گلیم خویشتن پای
مشو برتر نشین از پایه‌ی خویش
خویش

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۵)

این در حالی است که ابوهلال عسکری (بی‌تا، ۱: ۱۱۷) ضرب المثل «مَدَ رِجْلَكَ
حَيْثُ تُنَالُ ثَوْبَكَ» (پایت را تا آنجا که لباست می‌رسد دراز کن) را از امثال ایرانیان
دانسته و بیت زیر را در همان معنی می‌داند:
فَإِعْمَدْ لَمَّا تَعْلُو فَمَا فِي الَّذِي
لَا تَسْطِيعُ مِنَ الْأَمْتُورِ
يُدَانُ

انوشروان می‌گوید: پای به اندازه گلیم فرا کشید (مستوفی، ۱۱۹: ۱۳۸۷) و (نفیسی،
۹۴-۹۳: ۱۳۸۹). برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک. (سیزیان پور، ۹۴-۹۳: ۱۳۸۹
بازنگری در تحلیل...).

۱-۲-۶. زیر بار منت فرومایه نرفتن (۳)

ناصرخسرو، شکیابی و تحمل گرسنگی را بر مهمنانی شخص پست و خسیس
برتری می‌دهد و از همنشینی با انسان کم مایه و ناخن خشک پرهیز می‌کند:
ز نو کیسه مکن هرگز درم وام که رسوای و جنگ آرد

سرانجام

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۵۵)

بر یافتن ز دست فرومایگان لیکن مرابه گرسنگی صبر خوشتر است
طعام

با آبروی تشنه بمانی از آب جوی

لظام

(همان: ۲۶۱)

در فرهنگ ایران باستان بر عدم درخواست بخشش و کمک از انسان بخیل و پست
بسیار تأکید شده است. «بزرگمهر» در این مورد چنین گفته است: «أَشَدُّ مِنَ الْحَاجَةِ
أَن تَكُونَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا» (جاحظ، ۱۹۸۳: ۴۱) درخواست بخشش کردن از نا اهلان
بیشترین نیازمندی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷-۱-۲. مدارا

محقق (۱۳۶۹: ۱۵۴)، (۱۳۶۳: ۴۴)، (۲۱: ۱۳۸۸) در سه مورد بیت زیر از ناصرخسرو
را با یک ضرب المثل عربی و بیتی از ابوسلیمان خطابی مقایسه کرده است:

در بند مدارا کن و در بند میان را
ملکت دارا
بهتر بسی از ملکت دار به
مدارا

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۲)

بالمدارا ئه تساس الأمور: يعني کارها با مدارا اداره می‌شود.

مَادُمْتَ حَيَاً فَدَارِ النَّاسَ كُلَّهُمْ
فَإِنَّمَا أَنْتَ فِي دَارِ
الْمُدَارَاهِ

(ترجمه: تا زنده هستی با همه‌ی مردم مدارا کن، پس همانا تو در خانه‌ی مدارا
هستی). .

ناصرخسرو، در جای دیگر می‌گوید:

بنوش آن و مده دل را به
بهر سختی مکن فریاد بسیار
تیمار

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۱۲)

«بزرگمهر» مدارا را از نشانه‌های عاقل دانسته است: مِنْ عَلَامَاتِ الْعَاقِلِ بِرَهْ بِاَخْوَانِهِ، وَحَنِينُهُ إِلَى اُوْطَانِهِ، وَمُدَارَاتُهُ لِأَهْلِ زَمَانِهِ (عسکری، بی‌تا، ۲: ۵۸۸)، (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۱۳۷)؛ از نشانه‌های عاقل نیکی به برادران، میل به وطن و مدارای با مردم روزگار خود است. از حکمت‌های ایرانی: إنَّمَ تَغْضِي عَلَى الْقَذَى لَمْ تَرْضَ أَبَدًا. (تعالیٰ، ۳۹: ۲۰۰۳)؛ اگر از خاشاک چشم پوشی نکنی هرگز راضی نمی‌شوی. ن. ک. (سبزیان پور، ۹۳: ۱۳۸۹ بازنگری...).

۲-۱-۸. برخورد با قدرتمندان و بزرگان

ناصرخسرو، انسان را از نزدیک شدن به پادشاهان و قدرتمندان بر حذر می‌دارد، و می‌گوید: نباید با آنها با گستاخی برخورد کرد، زیرا خشم آنها دامن گیر انسان می‌شود: طلب کن جنس خود همسایه‌ی خویش چو شه دارد تو را همسایه‌ی خویش

خویش

بود در خشم شه آتش فروزی
نسوزی

عجب کاریست کار پادشاهی
الله

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۵۲)

مشو با خسروان گستاخ بازی
نبازی

(همان: ۵۴۸)

در فرهنگ ایران باستان بارها در مورد دوری از پادشاهان و لزوم برخورد مناسب
با آنها سفارش شده است:

ابن مقفع (۱۴۰۷: ۷۵) در مورد همنشین شاه می‌گوید: **مَثُلْ صَاحِبِ السُّلْطَانِ مَثُلْ رَاكِبِ الأَسَدِ يُهَا بُهُ النَّاسُ وَ هُوَ لَمَرْكُوبِهِ أَهَيْبُ**: همنشین شاه مانند سوار بر شیر است
که مردم از او می‌ترسند و او از مرکب خود بیشتر از دیگران می‌ترسد.

یوسی (۱۴۰۲: ۵۱۷) از بزرگمهر نقل کرده است: **سُرِرتُ بِعَطَايَا الْمُلُوكِ وَ جَوَازِهِمْ، فَلَمْ أَسِرِ بِشَيْءٍ أَعَظَمُ مِنَ الْخِلَاصِ مِنْهُمْ**: از هدایای شاهان خوشحال شدم ولی هیچ
چیز به اندازه نجات از آنها برایم مسرت بخش نبود.

نویری (۱۹۳۶، ج ۱: ۱۲۱) در حکمت منسوب به ایرانیان آورده است: **مَا أَضَعَفُ طَمَعَ صَاحِبِ السُّلْطَانِ فِي السَّلَامَةِ**: چقدر توقع همنشین پادشاه به سلامتی ضعیف
است؟

غزالی (۱۹۶۸: ۱۰۹) نقل کرده: از بزرگمهر پرسیده شد: **أَيُّ عِزٍ يُكُونُ بِالذُّلِّ مُتَصَلًّا**
فَقَالَ عِزُّ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ: کدام عزت است که همراه ذلت است؟ در جواب
گفت: عزتی که در خدمت پادشاه است. برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک

(سیزیان پور، ۱۳۹۰: ۲۰۷). آذرباد: از مرد کینه ور قدرتمند دور باش (آذر باد، ۱۳۸۲: ۲۲۷).

۹-۱. آز و طمع (۴)

ناصرخسرو، آز و حرص انسان را مایه‌ی خواری و اندوه آن می‌داند:
نتیجه خواریش غم‌خواری
طمع بسیار کردن خواری آرد
آرد

مدار از کس طمع هر دم به چیزی
شود خوار از توقع هر
عزیزی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۴۹)

از پندهای ایرانیان: سَبَبُ الْهَوَانِ الطَّمَعُ (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۶۸): طمع موجب
خواری است.

۱۰-۱. سکوت و سخن گفتن به موقع

ناصرخسرو، معتقد است انسان نباید هر سخنی را بگوید، بلکه باید گاهی خاموشی
پیشه کرد:

سخن نا گفته باشد کی چو گفته
چو شد گفته کجا ماند
نه گفته

به هر گفتار منما پیشdestتی
رسنی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۴۸)

وی می‌گوید سخن را باید در جای مناسب خود گفت و هر گاه کسی از چیزی

آگاهی ندارد بهتر است در مورد آن سخنی نگوید:

سخن را به جای باید جست هموار
به میدان در رود خوش اسب
رهوار

چرا خامش نباشی چون ندانی
برهنه چون کنی عورت به
بازار

چه تازی خر به پیش تازی اسبان
گرفتاری به جهل اندر
گرفتار

(همان: ۱۴۵)

خموشی مایه مردان راهست
که در گفتن بسی شر و گناه
است

(همان: ۵۱۳)

در مورد سکوت و سخن گفتن به موقع از قول ایرانیان آمده است: قِيلَ لِبعضِهِمْ:
السُّكُوتُ أَفْضَلُ أَمِ النُّطُقِ. فَقَالَ: السُّكُوتُ حَتَّى يَحْتَاجَ إِلَى النُّطُقِ اذَا احْتَاجَ إِلَى النُّطُقِ
فَالسُّكُوتُ حَرَامٌ. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ۱: ۳۱) و (زرین کوب، ۲۰۴: ۱۳۸۴).
وَقَالَ بِزَرْجَمَهْرٍ: مَا أُوتِيَ رَجُلٌ مِثْلَ غَزِيرَةِ عَقْلٍ، فَإِنْ حَرَمَهَا فَطُولُ صَمْتٍ، فَإِنْ
حَرَمَهَا فَالْمَوْتُ أَسْتُرُ لَهُ (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ۲: ۱۳۸). به آدمی چیزی مانند عقل داده
نشده است. پس اگر از آن محروم شود، سکوت طولانی کند و اگر از سکوت هم
محروم شد مرگ بهترین پوشش برای اوست.

از کسری نقل شده است: عَيْ الصَّمَتِ خَيْرٌ مِنْ عَيِ الْكَلَامِ: (وطواط، بدون التأريخ:
۱۶۶) عیب سکوت بهتر از عیب سخن است. همچنین طواط، ابیات زیر را از
ابونواس در همین معنا نقل کرده است:

مُتْ بِدَاءِ الصَّمَتِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ دَاءِ الْكَلَامِ

(ابونواس، ۱۹۶۲، ج ۱: ۵۸۷)

(ترجمه: به درد سکوت مردن بهتر که مردن به درد سخن). برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۷۸؛ نقیبی....).

در قابوسنامه آمده است: با همه هنر جهد کن تا سخن بر جایی گویی که سخن نه بر جای اگر چه خوب گویی، رشت نماید (عنصرالمعالی، ۲۸: ۱۳۶۶). در متون پهلوی آمده است: سخن تیز به نگرش گو چه سخنی است که گفتن آن به، و سخنی است که پاییدن (آن بهتر) و آن پاییدن به از آن گفتن. نیکترین پیرایه خاموشی دانید. سخن به اندازه خود گویی. ناپریده سخن مگویید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۱۹). زبان به هنگام بهتر دارید (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۵).

۱۱-۱-۲. امتحان و آزمودن(۵)

ناصرخسرو، معتقد است انسان باید یار خود را بیازماید آنگاه خوبی و بدیش را دریابد:

مکن همراهی کس نازموده
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۴۷)

تعالی (۳۹: ۲۰۰۲) ضرب المثل «عند الامتحان يُكَرِّمُ الْمَرءُ أَوْ يُهَانُ» را از امثال ایرانیان دانسته است.

۱۲-۱-۲. عیب جویی(۶)

ناصرخسرو، عیب جویی و دقت کردن در عیب دیگران بسیار زشت می‌داند و به دوری از آن سفارش می‌کند:

مکن عیب کسان تا می‌توانی

که توای دوست عیب خود

ندانی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۱۵)

ور بترسی زانکه دیگر کس بجوید عیب تو
چشمت از عیب کسان
لختی بباید خوابنید
(همان: ۹۴)

قیروانی (۱۳۷۲: ۵۷۷) از بهرام گور داستانی نقل می‌کند که بهرام با دیدن خیانت یک چوپان به خود می‌گویید: «تأمُلُ العَيْبِ عَيْبٌ» دقت در عیب، عیب است.

۱۳-۱. میانه روی

ناصرخسرو، همگان را به میانه روی در همه‌ی کارها فرا می‌خواند و افراط و تفریط را عامل رنج آدمی می‌داند:

برتر مشو از حد و نه فرودن
هش دار مقصّر میاش و
غالی

بر پایگه خویش اگر
جز رنج نبینی و جز
نکالی
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۴۳۶)

میانه کار همی باش و بس کمال مجوى
نقسان را
(همان: ۹)

در منابع عربی از قول انوشنروان در مورد میانه روی آمده است: وَ قِيلَ لِأَنْوَشْرُونَ:
مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ الْقَصْدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ (طرطفوشی، ۱۹۹۰: ۵۲۹). به انوشنروان گفته شد؟
عقل چیست: گفت میانه روی در همه‌ی کارها. ن. ک. (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۹۲-۹۳).

۱۴-۱. فضولی

ناصرخسرو، انسان را از دخالت کردن در اموری که به او مربوط نیست، بر حذر می‌دارد:

آنچت به کار نیست چرا جویی
و آنچت گریز نیست چرا
گویی
ره راست جویی فضولی مجوى
گرت آرزو صحبت
اویاست
(همان: ۸۴)

من حُسْنِ اسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يُعْنِيهِ.

محقق (۹۱:۱۳۴۰) و (۱۱۸:۱۱۳۶۳) ناصرخسرو را در مضمون زشتی فضولی متأثر از روایات اسلامی دانسته است. بزرگمهر، جوانمردی را در ترک فضولی در کار مردم می‌داند: وَ سُئِلَ بِزَرْجَمَهْرٍ: مَا الْمَرْؤَةُ؟ قَالَ: تَرْكُ مَا لَا يُعْنِي (قیروانی، ۱۳۷۲، ۲: ۶۰۵): از بزرگمر پرسیده شد: جوانمردی چیست: گفت: ترک چیزی که مربوط نیست.

۱۵-۱. گهر از حلق آویختن

ناصرخسرو، شعر را همچون مروارید می‌داند و می‌گوید: نباید آن را در خدمت افراد نالایق قرار داد:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مرین قیمتی در لفظ دری
را
(ناصرخسرو، ۱۴:۱۳۷۲)

(محقق، ۳۹:۱۳۶۳) می‌گوید: «تعالیٰ» از «عیسیٰ» (ع) نقل کرده است. لَ تَطْرُحُوا

الدُّرَ تَحْتَ أَرْجُلِ الْخَنَازِيرِ. دَامَادِي (۳۲۲: ۱۳۷۹) نَيْز عَيْن مَطْلَب بِالا رَا در شَرْح بَيت «ناصِر خَسْرَو» نَقْل كَرْدَه است. شَفِيعِي كَدْكَنِي (۴۲۹: ۱۳۸۳). در شَرْح بَيت زَيْر از منطق الطَّيْر «عَطَّار» گَهْر از حَلْق خَوْك آويختَن رَا از كَنَاءِهَاهَى منسوب به حَضْرَت مَسِيح دانسته است لَا تَطْرُحُوا الدُّرَ تَحْتَ أَرْجُلِ الْخَنَازِيرِ.

بس کَه ما در دِيگَ روْغَن رِيختَم
آويختَم

اما، سرکاراتِي، معتقد است اين تعبيير ريشه‌ي ايراني دارد و به خوبی نشان مى دهد که تأثير دين و فرهنگ مسيحي بر آيین و ادب ايران، در اوائل عصر مسيحي بسيار كم بوده و بالعكس تأثير بسياري از بنیادهای ديني و آيینی ايراني بر ديانات عيسوی به شكل غير مستقيم مسلم است (سرکاراتِي، ۱۳۵۲: ۴۷۸).

قرائن و شواهد نشان مى دهد اين پند در ايران شهرت داشته، و اين پندی حکيمانه منسوب به «بِزَرْگَمَهْر» است که «راغب اصفهانی» و «آبَی» نقل كرده‌اند: الْمُصْطَنَعُ إِلَى اللَّئِيمِ طَوقُ الْخِنَزِيرِ تِبَرًا، وَ قُرْطُ الْكَلْبِ دُرَا، وَ الْبَسُ الْحَمَارِ وَشِيَا؛ وَ الْقَمُ الْحَيَةِ شَهَدًا راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ۱: ۶۸۵ و (آبَی، ۱۹۹۰، ۷: ۶۶). کسی که به فرومايه نیکی مى کند، گردنبند طلا به گردن خَوْك و گوشواره مروارید به گوش سگ انداخته، لباس گرانبهای به تن الاغ و عسل به دهان مار گذاشته است. ن. ک. (سبزيان پور، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۵).

۲-۲. تأثیرپذیری ناصِر خَسْرَو از فرهنگ ایران باستان به واسطه‌ي متبنی

در بخش دوم به بررسی و تحلیل تطبیقی مضمون‌های حکمی ناصِر خَسْرَو با متبنی می‌پردازیم و وجوه تأثیرپذیری ناصِر خَسْرَو از متبنی را بیان می‌کنیم. متبنی، یکی از برترین شاعران تاریخ عرب و امير شاعران قرن چهارم است و بسياري از شاعران عرب

و ایرانی از شعر وی به ویژه اشعار حکمت آمیزش تأثیر پذیرفته‌اند. ناصرخسرو نیز از این شمار خارج نیست و ایشان در مواردی به مضمون‌های حکمی متنبی نظر داشته است. البته باید خاطر نشان کرد که منبع اصلی حکمت‌هایی که در آن ناصرخسرو از متنبی تأثیر پذیرفته است خود ریشه در فرهنگ و حکمت ایران باستان دارد. بنابراین، ناصرخسرو به واسطه‌ی متنبی از حکمت ایران باستان تأثیر پذیرفته است زیرا خود متنبی نیز تحت تأثیر افکار حکیمانه‌ی ایرانی بوده است. این تأثیرپذیری در مواردی چند بازتاب می‌یابد از جمله:

۲-۱. برخورد با دیگران

متنبی، معتقد است انسان باید از بخشش به کم مایگان پرهیز کند و به انسانهای بزرگوار یاری رساند:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتُهُ
وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْأَئِمَّةَ
تَمَرَّدًا

(متنبی، ۱۹۳۰: ج ۱: ۱۹۱)

(ترجمه: اگر تو به انسان بزرگوار بخشش کنی صاحب او می‌شوی، و او را به دست می‌آوری، ولی اگر به انسان پست ببخشی بر تو سرکشی می‌کند).
ناصرخسرو، نیز بر این باور است که باید به شخص فرومایه کمک نکرد زیرا روزی بر انسان می‌شورد:

اگر احسان کنی با مستحق کن
نه از بهر ریا از بهر حق
تو چو پیش جاهلی نعمت نهی تو
کن چو تیغی شد که با دیوی دهی

که چون نادان بیاید از تو قوت
محنت

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۵۱۵)

| | |
|------------------------|-----------------------------------|
| جهانی را در اندازی به | مردم سفله بسان گرسنه گریه |
| گاه بنالد به زار و گاه | بچرد |
| از تو چو فرزند مهربان | تاش همی خوار داری و ندهی چیز |
| گر توبه وی بنگری چوشیر | نبرد |
| | راست که چیزی به دست کرد و قوی گشت |
| | بغرد |

(همان: ۵۰۲)

قرطبي (بدون التأريخ، ۱/۲: ۶۲۹)، جاحظ (۲۰۰۲: ۳، ۱۱۶)، و توحیدي (بی تا، ۳: ۴۰) عبارت «إِحْذِرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاءَ وَاللَّئِيمِ إِذَا شَبَعَ» را با اندکی تفاوت از اردشیر نقل کرده‌اند. همچنین ثعالبی (۲۰۰۳: ۳۹) آن را از حکمت‌های ایرانی و ابن قتیبه (بی تا، ۱: ۳۴۳) و ابن عبد ربه (۱۹۹۹: ۲: ۷۲) از کسری نقل کرده‌اند.

۲-۲-۲. مرگ، درد بی درمان

متنبی، مرگ را دردی بی درمان می‌داند، که هر طبیبی از درمان آن ناتوان است. وی مرگ را برای هر انسانی حتمی می‌داند:

وَقَدْ فَارَقَ النَّاسُ الْأَحِبَّةَ قَبْلَنَا
وَأَعْيَا دَوَاءُ الْمَوْتِ كُلَّ طِيبٍ

(متنبی، ۱۹۳۰، ج ۱: ۳۵)

(ترجمه: مردم قبل از ما (پیشینیان) از دوستان و یارانشان جدا شده‌اند و به راستی که دارو مرگ همه‌ی طبیب‌ها را ناتوان کرده است).

«ناصرخسرو» نیز مرگ را دردی بی درمان می‌داند:
 هر که مر او را کند او دردمند
 کرد نداند به جهان کس
 دواش

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۲۲۵)

بهرام، در مورد حتمی بودن و ناگزیر بودن از مرگ می‌گوید: آنَا بِهَرَامٍ مَلِكُ فَارَسَ،
 كُنْتُ أَغْنَاهُمْ بَطْشًا وَ أَقْسَاهُمْ قَلْبًا، وَ أَطْوَاهُمْ أَمْلًا وَ أَحْرَصَهُمْ عَلَى الدُّنْيَا، قَدْ مَلَكْتُ
 الْبِلَادَ وَ هَزَمْتُ الْجُيُوشَ وَ جَمَعْتُ مِنَ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يَجْمَعْهُ أَحَدٌ قَبْلِي، وَ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ
 أَفْتَدِي بِهِ مِنَ الْمَوْتِ إِذْ نَزَلَ بِي (ابشیهی ۱۴۲۱، ۲: ۵۰۱). من بهرام، شاه ایران هستم،
 من غنی ترین، خشن ترین، آرزومندترین، و حریص ترین شاهان نسبت به دنیا بودم، بر
 کشورم حاک شدم، پادشاهان را کشتم، سپاهیان را شکست دادم، بزرگان را خوار کردم
 و اموالی به دست آوردم که هیچ کس به دست نیاورده بود ولی هنگامی که مرگ به
 من نزدیک شد نتوانستم آن را با مال و ثروت بخرم.

۳-۲. گذر عمر

متنی، می‌گوید: عمر انسان خواه طولانی و خواه کوتاه به پایان می‌رسد و نهایت
 و فرجام هر انسانی مرگ است:

يَزُولُ وَ بَاقِي عَيْشِهِ مِثْلُ ذَاهِبٍ
 كَثِيرٌ حَيَاةٌ الْمَرْءُ مِثْلُ قَلِيلِهَا
 (متنی، ۱۹۳۰، ج ۱: ۱۰۸)

(ترجمه: عمر بسیار آدمی همچون عمر اندک اوست، که سرانجام زوال می‌یابد و
 باقی زندگی اش همچون (عمر) رفته است).

«ناصرخسرو» نیز معتقد است که عمر انسان به هر اندازه که طولانی باشد، سرانجام

به پایان می‌رسد:

مانند کلان شخص او فراوان
پیوسته بود به ابتداش پایان
آن عمر که آخر فنا پذیرد
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲-۳۳۰: ۳۳۱)

از پندهای منسوب به «انوشروان» آمده است: زندگانی را گر چه دراز بود یک روز
شمارید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸). ن. ک. (سبزیان پور و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۸۴).

۴-۲-۲. تحمل سختی

متلبی، معتقد است که دستیابی به هر هدف و کاری باید سختی‌ها و موانع را تحمل
نمود:

وَلَا بِدَدُ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ
تُرِيْدِينَ لُقْيَانَ الْمَعَالِيِّ رَخِيْصَةً
(متلبی، ۱۹۳۰: ۲: ۲۰۶)

(ترجمه: آیا می‌خواهید به آسانی به شیرینی دست یابید، -اینگونه نیست- همانا در
برابر شیرینی عسل، نیش زنبور قرار گفته است).

«ناصرخسرو» پختگی انسان و رسیدن به شرایط آرمانی را در گرو برخورد انسان
با سختی‌ها می‌داند:

تَابِنِيَنْ رَجَ وَسَخْتَى مَرَدَ كَى گَرَدَ تَمامَ
تَابِنِيَنْ لَوْتَانَ بَادَ وَبَارَانَ گَلَ كَجا بُويَا شَدَ
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۳۲)

این مضمون در دستورات اخلاقی ایران باستان اینگونه آمده است: برای کرفه
کردن، رنج بر خویشتن پذیرفت. برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن.ک (عریان،
(۱۳۷۱: ۱۱۷).

کیکاووس نیز در مورد آسانی آمیخته با سختی این چنین گفته است: لَوْلَا مَرَارَةُ الْبِلَاءِ
لَمَا وَجَدَتَ حَلَوَاتَ الرَّخَاءِ. (تعالی، بی تا: ۴۰). ترجمه: اگر تلخی بلا و مصیبت نباشد،

شیرینی آسایش را نمی‌یابی. برای اطلاع از این مضمون ن.ک (سیزیان پور، ۱۳۸۴: ۹۹).

۲-۵. خرد

متبنی، معتقد است که عامل برتری انسان بر حیوان و وجه تمایز او با حیوان عقل و خرد اوست:

وَلَا الْعُقُولُ لِكَانَ أَذْنَى ضَيْغَمِ
لَا أَذْنَى إِلَى شَرَفِ مِنَ الْإِنْسَانِ
(متبنی، ۱۹۳۰، ج ۲: ۴۲۵)

(ترجمه: اگر خرد نبود، کمترین و خوارترین شیر درنده از انسان به شرف نزدیک تر بود.)

ناصرخسرو، که عامل برتری انسان بر حیوانات خرد اوست و انسان با عقلش است که به پادشاهی بر حیوانات دست یافته است:

شیر باستی بر خلق جهان جمله امیر
گر خطیر آن بودی کش دل و بازوی قویست
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۹۴)

محقق بر این باورست که این مضمون از ادب عربی وارد ادب فارسی شده است. ولی یکی از صاحب نظران و ادبیان عرب، متبنی را در این مضمون متأثر از سخنان حکیمان ایرانی می‌دان، ابوهلال عسکری (۸۹: ۱۹۵۲) پس از نقل این سخن حکیمانه از خسرو پرویز: وَ قَالَ (ابرویز) يَوْمًا لِجُنْدِهِ: لَا يَشْحُذُ امْرُؤً مِنْكُمْ سَيِّفَهُ، حَتَّى يَشَحِّذَ عَقْلَهُ: «یک روز پرویز به لشکریان گفت: هیچ یک از شما قبل از تیز کردن عقل، شمشیرش را تیز نکند» می‌گوید: به اعتقاد من متبنی، بیت زیر را به تأثیر از سخن پرویز گفته است:

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجَاعَانِ
هُوَ أَوْلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الشَّانِي
(متبنی، ۱۹۳۰، ج ۲: ۴۲۵)

(ترجمه: اندیشه و خرد باید پیش از شجاعت انسان دلیر باشد، همانا خرد در جایگاه نخست قرار دارد و شجاعت پس از آن است)

۶-۲-۲. ملازمت کلاع و گرگ

محقق (۱۳۴۰: ۴۵-۴۶) و (۱۳۶۳: ۵۷) در بیت زیر از ناصرخسرو به نقل از حیاء الحیوان نوشته است:

نجویی جز فساد و شر ازیرا
همیشه گرگ باشد میزبانت
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۸۵)

«کَالْغَرَابُ وَ الذِئْبُ لِأَنَّ الذِئْبَ إِذَا أَغَارَ عَلَى غَنَمٍ تَبَعَهُ الْغِرَابُ لِيَأْكُلَ مَا فَضَلَ مِنْهُ»
ابو عبدالله ضریر می گوید:

وَ مَا صَدَهُ الْغِرَبَانُ فِي سَعَفِ النَّحْلِ
یُوَاسِي الْغِرَابُ الذِئْبَ فِي كُلِّ صَيْدِهِ
(ترجمه: کلاع در شکارش همراه گرگ است در حالی که شکار کلاع در شاخه های درخت خرماست).

محقق، جز در صفحه ۳۷ مقاله‌ی «جستجوی...» که دوستی زاغ و گرگ را به نقل از شعالی، ایرانی دانسته است، توضیح دیگری نداده است.

اما دهخدا (۱۳۵۲، ج ۳: ۱۳۰۲) در ذیل ضرب المثل «گرگ میزبان کلاع است» پس از نقل دو بیت زیر از ناصرخسرو:

چون عباسی نشویی طیلسانت
همیشه گرگ باشد میزبانت
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۸۵)

می نویسد: مأخوذه از مثُل عرب: «کالغراب و الذئب». سپس به نقل از میدانی، ضرب المثل را به زبان عربی شرح داده شده است. اما قابل توجه است که شعالی (۱۴۰۳:

ج: ۴) با همه‌ی فارسی سیزی خود بیت زیر را ترجمه‌ی امثال ایرانی دانسته است.
از میان شاعران عرب متنی، به ملازمت و همراهی کلاع با گرگ اشاره می‌کند و
می‌گوید: هر کجا گرگ شکار کند کلاع نیز همراه اوست:

وَلَاقَى دُونَ ثَائِبِمْ طِعَانًا
يُلَاقِي عِنْدَهُ الْذِئْبُ الْغُرَابُ
(متنی، ۱۹۳۰، ج ۱: ۶۰)

(ترجمه: در اطراف آغل هایشان نیزه زدنی می‌دید که (از کثرت کشتگان) کلاع
برای خوردن کشته‌ها) با گرگ ملاقات کرد). ن. ک. (سیزیان پور، ۱۳۸۹: ۹۵-۹۶)
بازنگری...).

۷-۲-۲. کامل کردن نیکی، مذمت کار ناتمام و ناقص

«متنبی» هیچ عیبی را بالاتر از این نمی‌داند، که شخصی توانایی کامل شدن را داشته
باشد، ولی ناقص و کم پایه بماند.

وَلَمْ أَرِ فِي عِيُوبِ النَّاسِ شَيْئًا
كَنْفُصِ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّسَمَّامِ
(متنبی، ۱۹۳۰، ج ۲: ۴۰۰)

(ترجمه: من هیچ عیبی بدتر از این ندیدم، که شخصی توانایی کامل شدن را داشته
باشد، ولی ناقص بماند).

«ناصرخسرو» نیز به کمال نرسیدن انسانهایی که توانایی رسیدن به کمال را دارند،
عيی بزرگ می‌داند:

بر دست مُغَيْرٍ چون سبک‌سازان
کاری که به سرش برد نتوانی
(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۴۱۴)

وَقِيلَ لِأَنُوشِرْوانَ: مَا أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ عِنْدَكُمْ؟ قَالَ: أَنْ تَقْدَرَ عَلَى الْمَعْرُوفِ فَلَا
تَصْطَنِعُهُ حَتَّى يَقُولَ. به انشروان گفته شد: از نظر شما بزرگترین مصیبت چیست؟

گفت: اینکه قادر به انجام کار نیکی باشی و آن را آنجام ندهی تا فرصت از دستت برود (مارودی، ۱۴۰۷: ۱۷۳).

انوشروان: أَيُّ التَّغْرِيَطَاتِ الَّتِي تَبَلُّونَ بِهَا أَشَدَّسُ عَلَيْكُمْ؟ قَالَ: أَنْ تَقْدِرَ عَلَى خَيْرٍ نَعْمَلُهُ فَتُؤْخَرُهُ وَرُبَّمَا كَانَتْ سَاعَةً فَلَا تَعُودُ (عاملی، ۱۴۲۰، ۳: ۴۱۲). کدام کوتاهی که دهار شده‌اید برایتان سخت‌تر است؟ گفت: اینکه قادر به انجام کار نیکی باشی و آن را به عهقب بیندازی، چه بسا فرصتی پیش نیاید.

۸-۲-۲. نیک نامی

متتبی، نیک نامی را عمر دوباره و جاودانی آدمی می‌داند: ذِكْرُ الْفَتَى عُمْرُهُ الثَّانِي وَحَاجَتُهُ مَا قَاتَهُ وَفُصُولُ الْعِيْشِ أَشْغَالُ (متتبی، ۱۹۳۰، ج: ۲، ۲۰۴) (ترجمه: نام نیک برای آدمی عمر دوباره است، و نیاز انسان قوت اوست، و بقیه دردرس است).

ناصرخسرو، نیز نیکنامی را بسیار با ارزش می‌داند و می‌گوید: انوشروان نامش به خاطر عدالت و خوش نامی‌اش، جاوید ماند: ز فعل نیک باید نام مرد را زیرا به دادخویشتن شدنزد پدر معروف نوشران (ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۳۴۵)

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| به فعل خویش بدان نام باید کرد | بهار چه خوشترازید ز نامها تن را |
| ز فعل خویش بدان دام باید کرد | که نام نیکو مرغیست فعل نیکش دام |

(همان: ۱۰۷)

هنگامی که بزرگمهر را برای کشتن می‌بردند، به او گفتند: سخنی بگو که آن را به یاد داشته باشیم: او گفت: سخن بسیار است، ولی اگر برایت ممکن است که سخن و

خاطره‌ی خوبی باشی، اینگونه باش (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۸۷). ک (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۴) نگاهی به کتاب...). از پندهای انوشروان: گفتم بهتر از زندگانی چیست؟ گفت: نیکنامی. (کاشفی، ۱۳۰۸: ۷۰).

نتیجه

با بررسی اشعار ناصرخسرو، به این نتیجه رسیدیم که او به وسیله‌ی نقل سینه به سینه و نسل به نسل با حکمت‌های ایران باستان و سخنان حکیمانه‌ی بزرگان و حکیمان ایران کهن آشنایی یافته و از آنها تأثیر پذیرفته و در اشعار خود بکار برده است. از سوی دیگر وی در مضمون‌های حکمی خود از فرهنگ عصر عباسی و شاعران آن روزگار به ویژه متنبی تأثیر پذیرفته است و در کاربرد برخی از مضمون‌های حکمی خود به شعر وی نظر داشته است؛ البته ریشه‌ی حکمت‌هایی که در آن ناصرخسرو از متنبی تأثیر پذیرفته، خود در حکمت ایران باستان دیده می‌شود. و در واقع ناصرخسرو، به طریق دیگر و به واسطه‌ی فرهنگ عصر عباسی و ادبیات عرب از فرهنگ و حکمت ایران باستان تأثیر پذیرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتوال جامع علوم انسانی

پی نوشت ها

- ۱- انوشروان گفته است: دشمن اگر چه خُرد بود خوار مدارید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸) و (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴-۶۲۵).

۲- در قابوس نامه آمده است: و دوست را به فراخی و تنگی آزمای (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۴۲).

۳- در پندهای منسوب به «انوشروان» در قابوس نامه نیز دیده می شود: از گرسنگی بمردن به از آنکه به نان فرومایگان سیر شدن (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).

۴- اگر خواهی که از شمار آزادگان باشی طمع را در دل خویش جای مده (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۵)، از پندهای انوشروان).

۵- در پندهای انوشروان آمده است: با نا آزموده همراهی مکنید (بدایعی بلخی، ۱۳۱۳: ۱۸۵).

۶- «کسری انوشروان» می گوید: میانه روی نیکوترين فصل هاست (ثروتیان، ۱۳۸۸: ۱۲۶). از پندهای مكتوب بر تاج «انوشروان» آمده است: بی هنگام و جایی که مدارا باید تندی مکنید (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۶).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی

منابع

الف: كتاب

- ١-أبو سعد منصور بن احسين (١٤٢٤)؛ نشر الدرر؛ تحقيق خالد عبدالغنى، بيروت، دار الكتب العلمية.

٢-..... (١٩٩٠)؛ نشر الدرر؛ تحقيق مثير محمد المدنى، مراجعة دكتور حسين نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

٣-آذر باد مهر سپندان (١٣٨٢)؛ رهام اشه، تهران، انتشارات تيمورزاده.

٤-آذرنوش، آذرتاش (١٣٨١)؛ پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب؛ مجموعه مقالات و بررسیها، دفتر ٧٢.

٥-..... (١٣٨٥)؛ چالش میان فارسی و عربی؛ نشر نی، چاپ اول.

٦-آبری، ا. ج (١٩٥٩)؛ تراث فارس؛ ترجمه يحيى الخشاب، داراحياء الكتب العربية.

٧-ابن الجوزى، ابو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (١٤١٢)؛ المنتظم في تاريخ الملوك والامم؛ دراسة و تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، راجعه و صحجه نعيم زرزور، بيروت، دارالكتب العلمية.

٨-الأبيشىءى، شهاب الدين محمد بن احمد ابوالفتح (١٤٢١)؛ المستطرف في كل فن مستظرف؛ مراجعة و تعليق محمد سعيد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوضيع.

٩-ابن ابى حديد (١٩٦٣)؛ شرح نهج البلاغة؛ بيروت، مكتبة الحياة.

١٠-ابن حمدون، محمد بن الحسن محمد بن علی، أبوالمعالى (١٤١٧)؛ التذكرة الحمدونية؛ بيروت، دار صادر.

١١-ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بدون التاريخ)؛ المقدمة؛ داراحياء التراث العربى.

١٢-ابن طقطقى، محمد بن علی بن طباطبا (١٨٩٤)؛ الفخرى فى آداب السلطانية و الدول الاسلامية؛ وقد ثنى بتصحیحه بعد العالم العلام الغریفوزلدى أه اووردت هر تويغ درنبرغ، شالون على نهرسون، مطبع مرسو.

- ١٣-ابن عبد ربه، شهاب الدين (١٩٩٩)؛ العقد الفريد؛ بيروت، دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر.
- ١٤-ابن قتيبة الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بدون التاريخ)؛ عيون الأخبار؛ بيروت، دار الكتب العلمية.
- ١٥-ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد (١٩٥٢)؛ الحکمة الخالدة؛ تحقيق عبد الرحمن بدوى، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
- ١٦-ابن المقفع، عبدالله (١٤٠٧)؛ الأدب الصغير والأدب الكبير؛ دار بيروت للطباعة و النشر.
- ١٧-ابن نديم، محمد بن اسحاق الوراق (بدون التاريخ)؛ الفهرست؛ بيروت، مكتبة خياط.
- ١٨-ابونواس، حسن بن هانى (١٩٦٢)؛ الديوان؛ بيروت، دار صادر للطباعة و النشر.
- ١٩-اقبال آشتیانی، عباس (بی تا)؛ تاریخ مختصر ادبیات ایران؛ از قدیمی ترین دوره های تاریخی تا ظهور غزنویان؛ به کوشش میرهاشم محدث.
- ٢٠-امین، احمد (بدون التاريخ) ضحی الاسلام؛ بيروت، دار الكتب العربي.
- ٢١-براؤن، ادوارد (١٣٣٣)؛ تاریخ ادبی ایران؛ ترجمه على پاشا صالح، تهران، امیرکبیر.
- ٢٢-البيهقي، ابراهيم بن محمد (١٣٩٠)؛ المحسن و المساوى؛ بيروت، دار الصادر.
- ٢٣-ترابي، سيد محمد (١٣٧١)؛ نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران پیش از اسلام؛ تهران، عطار، چاپ دوم.
- ٢٤-تفضلی، احمد (١٣٧٨)؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام؛ تهران، سخن، چاپ سوم.
- ٢٥-التوحیدی، ابوحیان (بدون التاريخ)؛ البصائر و الذخائر؛ عنی بتحقيق و التعليق عليه ابراهیم الکیلانی.
- ٢٦-ثروتیان، بهروز (١٣٨٨)؛ خردnameهای ایران باستان؛ تهران، مهتاب، چاپ اول.
- ٢٧-الشعابی، أبو منصور عبدالملاک بن محمد بن اسماعیل (بدون التاريخ)؛ الإعجاز و الإیجاز؛ بغداد، مکتبة دارالبيان.
- ٢٨-..... (٢٠٠٣)؛ التمثيل و المحاضرة؛ تحقيق و شرح و فهرسة قصص الحسين،

- بيروت، دار و مكتبة الهلال.
- ٢٩.....(١٤٢١)؛ الشكوى و العتاب و ما وقع للخلان والأصحاب؛ تحقيق إلهام عبد الوهاب المفتى، المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب.
- ٣٠.....(١٤٠٣)؛ يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر؛ شرح و تحقيق الدكتور مفید محمد قمیحه، بيروت، دار الكتاب العلمية.
- ٣١-الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (١٩٨٣)؛ الآمل و المأمول؛ تحقيق محمدرضا ششن، دار الكتاب الجديد، الطبعة الثانية.
- ٣٢.....(٢٠٠٢)؛ البيان و التبيين؛ قدم له و بوبه و شرحه على بو ملجم، بيروت، دار و مكتبة الهلال للطباعة و التشر.
- ٣٣.....(١٣٤٤)؛ ثلاث رسائل؛ القاهرة، نشر يوشع فنكل، المطبعة السفلية.
- ٣٤.....(بدون التاريخ)؛ التاج في أخلاق الملوك؛ تحقيق احمد زکی باشا، بغداد.
- ٣٥-دامادی، سید محمد (١٣٧٩)؛ مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی؛ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ٣٦-دهخدا، علی اکبر (١٣٥٢)؛ امثال و حکم؛ تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ٣٧-الراغب الاصبهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (١٤٢٠)؛ محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ حققه و ضبط نصوصه و علق على حواشیه عمر الطباع، بيروت، شركة دار الارقم.
- ٣٨-زرین کوب، عبدالحسین (١٣٧١)؛ از گذشته‌ی ادبی ایران؛ تهران، الهدی، چاپ اول.
- ٣٩.....(١٣٨٤)؛ نه شرقی نه غربی انسانی؛ تهران، امیر کبیر.
- ٤٠-المخسری، ابوالقاسم محمود بن عمر (١٤١٢)؛ ربيع الابرار و نصوص الاخبار؛ تحقيق عبد الامیر مهنا، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
- ٤١-شفیعی کدکنی، محمد رضا (١٣٨٣)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر منطق الطیر عطار نیشابوری؛ تهران، سخن، چاپ اول.

- ٤٢-الطروشى، محمد بن الوليد (١٩٩٠)؛ سراج الملوك؛ تحقيق جعفر البياتى، رياض: الرئيس للكتب و النشر طوسى.
- ٤٣-عاكوب، عيسى (١٣٧٤)؛ تأثير پند پارسى بر ادب عربى؛ چاپ اول، ترجمه عبدالله شريفى خجسته، تهران، نشر علمى و فرهنگى.
- ٤٤-العاملى الهمذانى، بهاء الدين محمد بن حسين (١٤٢٠)؛ الكشكول؛ ج ٣، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
- ٤٥-عريان، سعيد (١٣٧١)؛ متون پهلوى؛ تهران، كتابخانه ملي جمهورى اسلامى يران.
- ٤٦-العسكري، ابوهلال الحسن بن سهل (بدون التاريخ)؛ جمهرة الامثال؛ حققه و علّق حواشيه و وضع فهارسه محمد أبوالفضل ابراهيم و عبدالمجيد قطامش، بيروت، دارالجيل.
- ٤٧.....(١٩٥٢)؛ الصناعتين؛ تحقيق على محمد البجاوى و محمد ابراهيم ابوالفضل، دارالحياء الكتب العربية، الطبعة الأولى.
- ٤٨-عنصر المعالى، كيكاووس بن اسكندر (١٣٦٦)؛ قابوس نامه؛ به اهتمام غلامحسين يوسفى، علمى فرهنگى، چاپ سوم.
- ٤٩-الغزالى، ابوحامد (١٩٦٨)؛ التبر المسبوك فى نصيحة الملوك؛ مكتبة الكليات الازهرية.
- ٥٠-القرطبي، ابو يوسف عبدالله بن عبدالبر النمرى (بدون التاريخ)؛ بهجة المجالس و أنس المجالس و شحد الذهن و الهاجس؛ تحقيق محمد مرسي الخولي.
- ٥١-القيروانى، ابى اسحاق بن على الحضرى (١٣٧٢)؛ زهر الآداب و ثمر الآداب؛ مفصل و مضبوط و مشرح بقلم زکى مبارك، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الثانية.
- ٥٢-گرسچیچ، ایلیر، بویس، مری (١٣٧٧)؛ ادبیات دوران ایران باستان؛ برگدان پدالله منصوری، فروهر، چاپ اول.
- ٥٣-کافشى، حسين بن على واعظ (١٣٠٨)؛ اخلاق محسنى؛ به کوشش میرزا ابراهيم شيرازى، چاپ بمئى.

۵۴- کریستینسن، آرتور (۱۳۳۲)؛ ایران در عهد ساسانی؛ ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ابن سینا.

۵۵- الماوردی، ابوالحسن بن محمد بن حبیب البصري (۱۴۰۷)؛ أدب الدنيا و الدين؛ بیروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى.

۵۶- المتنبی، أبوالطيب (۱۹۳۰)؛ شرح دیوان المتنبی (ج ۱ و ۲)؛ شرح و تحقیق: عبدالرحمان البرقوqi، مصر، الرحمنیة، الطبعة الأولى.

۵۷- محقق، مهدی (۱۳۶۳)؛ تحلیل اشعار ناصرخسرو؛ انتشارات دانشگاه تهران.

۵۸- (۱۳۴۰)؛ پانزده قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی؛ تهران، کتابخانه طهوری.

۵۹- (۱۳۶۹)؛ شرح سی قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی؛ توس.

۶۰- (۱۳۸۸)؛ شرح بزرگ دیوان ناصرخسرو؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۶۱- محمدی، محمد (۱۳۷۹)؛ تاریخ و فرهنگ ایران، در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، پیوست‌ها؛ توس.

۶۲- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷)؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، چاپ پنجم.

۶۳- ناصرخسرو (۱۳۷۲)؛ دیوان ناصرخسرو؛ شرح: مینوی، مجتبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ سوم.

۶۴- النویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری (۱۹۳۶)؛ نهایه الأرب فی فنون الأدب؛ القاهره، مطبعة دار الكتب المصرية.

۶۵- همایی، جلال الدین (بی‌تا)؛ تاریخ ادبیات ایران از قدیمی ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، ج ۱ و ۲؛ تهران، چاپخانه مروزی، چاپ سوم.

۶۶- الوطواط، الامام العلامه ابی اسحاق برهان الدین الكتبی المعروف بالوطواط (بدون التأریخ)؛ غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة؛ بیروت، دارالصعب.

٦٧-يوسى، الحسن (١٤٠٢)؛ المحاضرات فى اللغة و الأدب؛ تحقيق و شرح محمد حجي و
أحمد شرقاوي، بيروت، دار الغرب الإسلامي.

ب: مقاله

- ١- بدايى بخلقى (١٣١٣)؛ پند نامه انوشروان؛ مجله هنر، شماره ١٤، صص ١٨١-١٨٨.
- ٢-پيشگر، أحد (١٣٩٠)؛ معانى غنایي مشترک در شعر ناصرخسرو و متنبی؛ پژوهشنامه ادب
غنای دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال نهم، شماره هفدهم، صص ٣٣-٥٢.
- ٣-دباشى، حميد (١٣٧٠)؛ انوشيروان و بوذرجمهر در گلستان سعدى؛ مجله ايران شناسى،
سال سوم، شماره اول، صص ٨٥-٩٧.
- ٤-سبزيان پور، وحيد (١٣٩٠)؛ اهميت منابع عربي در تبيين فرهنگ و ادب فارسي، مطالعه
مورد پژوهانه (يادداشت‌های عبدالحسین زرين کوب) بر گلستان سعدى؛ پژوهشنامه نقد
ادب عربي، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، سال اول، شماره اول،
صفحه ٢٥٣-٢٨٠. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیات تطبیقی)
- ٥-..... (١٣٨٩)؛ بازنگری در تحلیل و شرح مهدی محقق بر اشعار ناصرخسرو؛
گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، صص ٨٧-١١٠. (مجموعه مقالات نقد ادبی با
رویکرد ادبیات تطبیقی).
- ٦-..... (١٣٨٦)؛ تأثیر ادب عربي بر اشعار ملک الشعراى بهار؛ فصلنامه‌ی نامه‌ی
فرهنگستان، دوره نهم، شماره اول، شماره‌ی ٣٣، صص ٧٤-٩٦.
- ٧-..... (١٣٨٨)؛ تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدى؛ مجله دانشکده
ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ١٧، شماره ٦٤، صص ٩١-١٢٤.
- ٨-..... (١٣٨٤)؛ جستاري در كشف ريشه‌های ايراني مشترک حكمي متنبی و فردوسی؛
فرهنگ، شماره ٥٥، صص ٨٣-١٠٥.
- ٩-..... (١٣٨٩)؛ عرب زدگی در شرح و تحلیل متون ادب فارسی؛ مجموعه مقالات

- نخستین همایش ملّی نظریه و نقد ادبی در ایران، چاپ شده در نامه نقد، به کوشش محمد فتوحی، خانه کتاب، صص ۵۰-۱۲۵. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیات تطبیقی).
- ۱۰- (۱۳۹۰)؛ کنکاشی در تحلیل و بررسی دو پند حکیمانه در ادب الصغیر و نهج البلاغه؛ همایش راهکارهای توسعه بین رشته‌ای در حوزه‌ی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد، صص ۲۰۵-۲۳۴. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیات تطبیقی).
- ۱۱- و فتاحیان، فرزانه، عزیزی، نسرین (۱۳۹۱)؛ معرفی و نقد و بررسی پندهای مکتوب بر تاج انوشرون؛ همایش ملّی ادبیات تعلیمی و گونه‌های آن، دانشگاه آزاد دهاقان، صص ۳۷۵-۴۰۴. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیات تطبیقی).
- ۱۲- (۱۳۸۹)؛ نقیبی به روشنایی: در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی؛ نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه باهنر کرمان، دوره‌ی جدید، سال اوّل، شماره‌ی ۲، صص ۶۹-۹۶.
- ۱۳- (۱۳۸۹)؛ نکته‌ای درباره‌ی کنایه‌ی مروارید پیش خوک افشاراندن؛ مجله گزارش میراث، دوره‌ی دوم، سال چهارم، شماره‌ی ۳۹، صص ۴۳-۴۵. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیات تطبیقی).
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۲)؛ مروارید پیش خوک افکنند؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۰۸، صص ۴۶۸-۴۹۱.
- ۱۴- محقق، مهدی (۱۳۴۰)؛ در جستجوی مضامین تعبیرات ناصرخسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب؛ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱، سال نهم، صص ۳۳-۹۳.
- ۱۵- نفیسی، سعید (۱۳۱۰)؛ ده پند انوشرون؛ مجله ارمغان، سال دوازدهم، شماره ۹، صص ۶۲۳-۶۲۶.